

به سختی فولاد و به نرمی آب

تاریخ درج : شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۸
شماره روزنامه: سنگ اصفهان به مدرسه می رود

دریافت روزنامه امروز



بهار و گلشیری از ریشه ها سخن می گویند

پریسا اختیاری

مهرداد بهار و هوشنگ گلشیری نام هایی به شدت آشنا هستند! بهار را به خاطر پژوهش ها و نگارش های گسترده و معتبرش در زمینه اساطیر و تاریخ ایران می شناسند و گلشیری چهره‌ای صاحب سبک، ستایش شده و محبوب در حیطه داستان نویسی مدرن است. هر دو دانش آموخته ادبیات فارسی هستند و به ظاهر، مسیری متفاوت را برگزیدند، اما در جایی، شاید چهارراه فراغتی، کنار هم نشستند و از گذشته گفتند. گذشته ای دور که تا امروز امتداد یافته و حضورش را به ما، به این جغرافیای کهن، تحمیل کرده است. شاید «تحمیل» واژه مناسبی نباشد برای تاریخی که همواره دوستش داشته ایم و به آن افتخار کرده ایم، اما هوشنگ گلشیری و مهرداد بهار، در گفت و گویی ساده، سراسرست و قابل فهم روی دیگر سکه را نشانمان می دهند. انگار گوشه‌ای نشسته باشی و «سر تا پا شنیدن» شده باشی تا اسرار مگویی را آویزه گوش کنی.

ما و جهان اساطیری

کتاب «ما و جهان اساطیری» گفت و گوی هوشنگ گلشیری است با مهرداد بهار به همراه دوست تاریخدان گلشیری، فریدون مختاریان. البته پیش از انتشار کتاب بیشتر این نشست ها در فصلنامه زنده رود منتشر شده بودند. در این کتاب مباحث اسطوره‌ای، تاریخی و فرهنگی جالب توجهی مطرح می شود و چون قالب بحث گفت و گو است و این گفت و گوها با رعایت امانتداری و با کمترین دخل و تصرف در نگارش به چاپ رسیده، متنی بسیار خواندنی برای خواننده عام از آب و گل درآمده. لحن گلشیری و بهار در این کتاب قابل لمس است و از آن آداب و رسم کتاب‌های علمی و تاریخی خبری نیست. این دو با احاطه تمامی که به موضوعات مورد بحث دارند، گفت و شنودی پر از نکات جالب درباره فرهنگ و تاریخ ایران به دست می دهند. بهار نه خود را ادیب می داند و نه زبان شناس. او تاریخ دانی است که به دنبال ریشه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی است. به دنبال باورهایی کهن که می توانند رفتار و منش امروز ما را به خوبی توجیه کنند. بهار از خرافه هایی سخن می گوید که برایمان رنگ واقعیت گرفته، از خدایان دروغین، پادشاهان و پهلوانانی که هنوز با ما زندگی می کنند.

علاقه مندی بهار به اسطوره ها

اساطیر در واقع فرهنگ و نحوه تفکر مردمان روزگاران کهن است، تاریخی آسمانی برای دوران پیش از تاریخ. می توان گفت اسطوره ها عکس العمل روانی او به ترس ها و ناشناخته های طبیعت نیز هستند؛ چرایی وقایعی که معماهای بزرگ ذهن او بودند. این شکل های ازلی، به جامعه آن روز نظم و انسجام می بخشید و سبب می شد مردمان یک سرزمین متحد و هم دل شوند و در قالب یک پیکره واحد به حیات اجتماعی خود ادامه دهند. پیکره ای که از افسانه‌ها، خدایان و اعتقادات عجیب یک قوم یا یک منطقه جغرافیایی ساخته شده بود و اسطوره شناسی، امروز به دنبال آن است که پوسته این افسانه‌ها را که گاهی سخت است و پیچ در پیچ، بشکافد و به معنا و مغز آن راه پیدا کند. اسطوره شناس نمادها و نشانه‌های رازگونه را تفسیر می کند تا باورها و اندیشه های نهفته درون آنها را بیرون بکشد و به اصل و منشا دست پیدا کند. فلات ایران به

ویژه نامه ها

فصلنامه



همه فرزندان
جمالزاده

اشتراک الکترونیکی

ایمیل خود را وارد کنید.

3 i x Q 8

عبارت داخل تصویر بالا را وارد
نمایید. *

ثبت

شماره های پیشین

۱۳۹۸/۰۲/۱۵

باستانی

روزنامه ویژه نامه

- سال -

- ماه -

- روز -

مشاهده

عنوان یکی از کهن ترین تمدن های بشری زادگاه اسطوره های زیادی است. اسطوره هایی که طی سالیان درازی شکل عوض کرده اند و تا همین امروز در کنار ما به زندگی خود ادامه داده اند. ما افسانه و اسطوره بسیار داریم، اما چیزی که کم داریم اسطوره شناس است! و مهرداد بهار یکی از معدود کسانی است که در این راه دشوار گام نهاده‌اند. او از پدری ادیب متولد شد: ملک الشعراء بهار. اما وقتی گلشیری برای شروع بحث و گفت‌وگو درباره چرایی علاقه‌مندی او به اسطوره شناسی می پرسد، بهار این توجه و علاقه‌مندی را «خیلی آگاهانه» می نامد. او بیش از اینکه پدر و خانواده فرهنگ دوستش را در این امر دخیل کند، شرکت در فعالیت‌های چپ آن روزها را دلیلی برای گرایشش به سمت تاریخ و اسطوره می‌داند. جایی که او به خاطر مطالعات گسترده تاریخی، تعلیمات و بحث های دورن گروهی به ریشه‌ها علاقه‌مند شد، به نحوی، به وجود آمدن وقایع و تحولات بعدی آنها. گلشیری معتقد است بهار همواره در کارهایش دور و بر شاهنامه می‌چرخد. او می گوید: «انگار برمی‌گردید هر بار به شاهنامه و یکی از گوشه‌هایش را می‌خواهید از یک نگاه دیگر بخوانید.» و البته این مسئله تعجبی ندارد! در میان آثار کلاسیک فارسی شاهنامه حکیم توس واسطه عقد است. گذشته از شاهکارهای زبانی و ساختاری فردوسی، شاهنامه کتابی ژرف و بسیار عمیق است که در لایه‌های دورنی خود فرهنگ و منش ما ایرانی ها را خیلی خوب نشان می دهد. اما این اثر بیش از آنکه اسطوره ای باشد روایتی حماسی است و گلشیری از بهار می پرسد فرق بین حماسه و اسطوره چیست؟ هرچند این دو در ارتباط و پیوند تنگاتنگی با یکدیگر قرار دارند، اما تفاوت هایی نیز با هم دارند که مهرداد بهار این تمایز را در مقدس بودن اساطیر می داند. به اعتقاد او، حماسه ها عزیز و گرامی هستند، ولی مقدس نیستند، ولی اسطوره ها در بین مردمان گذشته تقدس داشتند و آغازین تر از حماسه ها بودند. بهار به ازلی بودن اسطوره اشاره می‌کند و حماسه را شکل زمینی و هبوط یافته اسطوره می‌داند. او در تالیفاتش نگاهی تاریخی به این اسطوره ها و روایت های حماسی بخصوص شاهنامه دارد و سیر تحول و دیگرگون شدن آنها را در طول زمان بررسی می‌کند.

اسطوره های آریایی یا اسطوره های آسیای غربی؟

اگر کسی بگوید مردم ایران به آریایی بودن خود مباهات می‌کنند و این افتخار را گاهی تا مرز نژاد پرستی پیش می برند، شاید بیراه نگفته باشد! چند نفر از ما تا به حال درباره تاریخ چندین هزار ساله ایران، فرهنگ و تمدنش داد سخن داده‌ایم و جهانی را مدیون اندیشه های خود دانسته‌ایم؟ کسانی آمده اند و به این توهم دامن زده اند.

در زمان رضاشاه یک فرهنگ به قول بهار قلبی تبلیغ می شد که «ما اروپایی و از نژاد آریایی هستیم. با این ترک و عرب و هندی و اینها که داخل آدم نیستند مربوط نیستیم و قوم برتریم! ما خالصیم!» این تبلیغات در بعضی محافل هنوز هم به قوت خود باقی است و برای خیلی‌ها این ذهنیت غلط را ایجاد کرده که ایرانی نژاد و هوش برتر منطقه و گاهی جهان است! به هر روی چه خوب باشد چه بد، اکثر ما شیفته این نژاد، تاریخ و فرهنگیم، بدون اینکه آگاهی و اطلاعات درستی از گذشته ایران و ریشه های این فرهنگ داشته باشیم و این همان نقطه تاریکی است که مهرداد بهار در گپ و گفت با گلشیری روی آن انگشت می‌گذارد. مسئله این است که این فرهنگ و افسانه ها و اساطیر واقعا تا چه حد ایرانی است؟ بهار آنچه ما امروز داریم را نتیجه مجموعه عظیمی از فرهنگ ها می داند که در آسیای غربی با هم درآمیخته و بر زندگی و باورهای مردم منطقه تاثیر گذاشته است. درحقیقت چیزی که میراث اجداد آریایی خود می‌دانیم، تنها از آن ما نیست. ما این گنجینه بزرگ را با مردم آسیای غربی و بومیان فلات ایران شریک هستیم. از آنها تاثیر پذیرفته ایم، عناصر بسیاری را وام گرفته ایم و گاهی به شکلی متعالی تر گسترش داده ایم و به عنوان باور و اعتقادی عمیق در زندگی روزمره به کار گرفته ایم. به اینها تفکرات و اندیشه های یونانیان و اقوام مهاجم به ایران را نیز اضافه کنید، آن وقت می بینید که تمدن و فرهنگ ما شبیه سفره قلمکاری است که نقش هایش حاصل کار دست یک استاد نیست! بهار به سراخ این اسطوره ها و اعتقادات می رود، آنها را واکاوی می‌کند و به مخاطبش نشان می‌دهد که اسطوره، فلان حماسه یا این اعتقاد دینی ریشه در کجا دارد و جذابیت کار او نیز در همین است. به گفته خودش، برای شناخت ریشه های اساطیر و باورها و تحولات آنها مطالعات گسترده ای را از حدود هزاره یازدهم از دوره میان سنگی انجام داده است و با آگاهی همه جانبه در این زمینه اظهار نظر می کند. بهار می‌گوید پیش از ورود آریایی ها بومیانی بسیار متمدن تر از آنها در این منطقه زندگی می کردند. آریایی ها چوپان و گله دار بودند و اینها تشکیلات پیشرفته کشاورزی داشتند. بهار می پرسد: «ما در فرهنگمان مدیون چه کسانی هستیم؟ همین شاهنامه که یک اثر درخشان جهانی است، مجموعه کدام

عناصر کهن فرهنگ ابتدایی است که با هم جمع شده اند و لایه ها متعدّدش را تشکیل داده اند؟» او می گوید: «نباید با تعصب به شاهنامه نگاه کنیم و آن را مجموعه افتخارآمیزی مطلقا ایرانی بدانیم.» شاید وقتش رسیده کمی کوتاه بیاییم. برای کسانی که تشنه افتخارات میهنی هستند، یک راه دیگر هم وجود دارد! بیایید اینگونه نگاه کنیم، ما ترکیب کنندگان بسیار خوبی هستیم. عناصر بسیاری را از فرهنگ های مختلف فراگرفته ایم و همه را عاقلانه در آثاری مثل شاهنامه گردآوری کرده ایم. بسیار متعالی تر و پرمغزتر از آنچه پیش از این بودند.

عقل گریزی و فراموشی تاریخ در ایران

چقدر از وقایع تاریخی سرزمین ایران، از پادشاهان، نحوه حکومتداری شان، جنگ ها و... منابع مکتوب به دست ما رسیده است؟ شاید بهتر باشد این پرسش را به گونه ای دیگر مطرح کنم: ما چقدر تاریخ نوشته شده داریم؟ متونی که می توانیم به آنها رجوع کنیم و درباره گذشته بیشتر بدانیم؟ به غیر از آثاری نظیر تاریخ بیهقی که می توان از آنها به عنوان استثنا نام برد، چیز دندان گیری نصیمن نمی شود. چرا؟ ایرانیان علاقه چندانی به ثبت تاریخ ندارند. برای ما حقیقت و آنچه در عالم واقع روی می دهد خیلی جذاب نیست. ما آثار اسطوره ای، افسانه ای و حماسه فراوان داریم ولی دستمان در تاریخ بسیار تنگ است. گاهی آنچه از تاریخ می دانیم هم تبدیل به حماسه و اسطوره می کنیم. به شخصیت های تاریخی تقدس می بخشیم و اعمالی را به آنها نسبت می دهیم که بسیار دور از حقیقت است. به قول بهار، عناصر ناتاریخی و ناتاریخ گرا در فرهنگ ما مسائل تاریخی را حماسی می کنند. تاریخ حقیقت است و ما از حقیقت فرار کرده ایم و به چیزهای دیگری پناه برده ایم. بهار معتقد است در فرهنگ ما شکل های ازلی وجود دارند و ما چیزی را از تاریخ نگه می داریم که با این اشکال ازلی تطابق داشته باشند. به همین خاطر واقعیت را فراموش می کنیم و اشتباهات تاریخی را مکررا انجام می دهیم. ما قهرمان سازیم نه تاریخ ساز. در جایی از کتاب گلشیری می پرسد: «آیا نمی خواهید به نوعی به ما بگویید که ما احتیاج داریم به اندکی عقل؟ در حقیقت نوعی پیام دارید به ما می دهید که چی؟ در کنه کار!» و بهار پاسخ می دهد که اگر ما بخواهیم شکل های زندگی مان را براساس اعتقادات کهنمان قرار بدهیم یا پاسخمان را از اسطوره ها و حماسه ها بگیریم به جایی نمی رسیم. بهار اضافه می کند: «من شاهنامه را دوست دارم. تاریخ گذشته ایران را دوست دارم. نمی شود که دورشان بیندازیم. ولی می توانیم با شناخت آنها به این نتیجه برسیم که امروز دیگر عصر شاهنامه نیست. شاهنامه دیگر برای ما نمونه حکومت نمی تواند بدهد.» البته همان طور که خود مهرداد بهار اذعان دارد، شاهنامه در میان آثار ادبی کلاسیک ما شاهکاری منحصر به فرد است. بهار کار فردوسی را شبیه معجزه می داند. هیچ شکی در ارزش های ادبی، هنری و ملی شاهنامه نیست. ولی مشکل، ماندن در عصر پادشاهان و الگو سازی قهرمان در جامعه امروز است. بهار معتقد است ما دیگر به قهرمان و قهرمان بازی احتیاجی نداریم. ما به تعقل نیازمندیم. او از کسانی نام می برد که در جریان های سیاسی معاصر بدون اندیشیدن و تنها با تکیه بر احساس و احساسی گری پیش رفته اند و سرمایه عمر خود را به هدر داده اند. در واقع ملتی که نتواند با شناخت گذشته اش از آن عبور کند و خود را با خرد عصر خودش هماهنگ سازد، راه نابودی را در پیش گرفته است. بهار، عقل گریزی را ذاتی ایرانی نمی داند. شاید مخمسه ای است که هنوز نتوانسته ایم از آن بیرون بیاییم و این گرداب فقط مختص ما نیست، مختص مردم منطقه آسیای غربی است که اشتراکات بسیاری با ما دارند و عقل گریزی یکی از همین مشترکات است! اما جان کلام این است که سرنوشت ما عقل گریزی و احساس گرایی نیست. اگر آگاهی خود را بالا ببریم و بتوانیم از اندیشه ها و معیارهای اخلاقی و رفتاری که مناسب جامعه امروز نیستند، فاصله بگیریم می توانیم در مسیر درست قدم بگذاریم. این را کسی می گوید که خود در جوانی افراطی گری و جزم اندیشی را در گروهی سیاسی تجربه کرده است. بهار در پایان، از خاطرات جوانی خود در حزب توده می گوید. از روزگاری که مانند تفکرات باستانی ایران همه چیز را به دو گروه سیاه و سفید، اهورایی و اهریمنی تقسیم کرده بودند و برای مبارزه با شر فریاد می زدند و چماق به دست می گرفتند و از نگاه مطمئن استادی می گوید که او را چوب بر دست بالای میزی در دانشگاه تهران خلع سلاح کرد: «انسان می تواند فولاد باشد و می تواند نرم مثل آب باشد. بله آدم می تواند.» شاید سرنوشت این باشد که خرد روزی در این سرزمین به پیروزی برسد.